

بررسی پرداخت دیه در جراحات‌های اعضا و جوارح از نظر مذاهب خمسسه و قانون مجازات ایران و مصر

عاطفه آقازاده^۱

دکتر حسین ایمانی یامچی^۲

چکیده

در هر نظام حقوقی، حقوق جزا از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است نظام فقهی اسلام و قوانین الهی که همواره بر اساس فطرت و عقل گام بر می‌دارند، برای مجازات مجرمان مقررات ویژه‌ای دارد تا در شعاع آن حیات و حیثیت انسان‌ها مصونیت یابد. اسلام که همه‌ی جوانب زندگی بشری را در حد کمال رعایت کرده، علاوه به اجازه‌ی قصاص، عفو و دیه را جایز شمرده است. یکی از قواعد حاکم بر دیات، قاعده دیه اعضای یکی (واحد) و دوتایی (اثنان) است که در این نوشتار از آن به صورت مسامحی به اعضای زوج و فرد تعبیر می‌شود. این قاعده فی الجمله مورد پذیرش تمام فقهای شیعه و مذاهب اربعه اهل سنت قرار گرفته است، گرچه پیرامون مستندات و ملاک آن، دایره‌ی شمول و استثنائات آن اختلاف نظر وجود دارد. در نوشتار حاضر تلاش می‌شود ضمن پرداختن به مستندات قاعده‌ی و با تحلیل مفاد آن، حوزه‌ی شمول آن را نسبت به منافع، اعضای داخلی، اعضای غیر زوج و فرد مثل پلک‌ها و ... بررسی نموده و در نهایت با توجه به دستاوردهای تحقیق، دیه‌ی اعضا و جوارح زوج و فرد را در قانون مجازات ایران و قانون مجازات مصر و هم چنین از نظر فقهای مذاهب خمسسه مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهیم. و با توجه به تفاوت‌هایی که در دیه‌ی اعضا و جوارح وجود دارد و این تفاوت شامل تمامی قوانین کشورهای ایران و مصر و سایر کشور‌های دیگر چه ساکنان آن مسلمان باشند یا غیر مسلمان باشند می‌شود، در این جا به این تفاوت‌ها نیز پرداخته می‌شود.

واژگان کلیدی: دیه، ارش، مذاهب خمسسه، حقوق جزا، قانون مجازات ایران، قانون مجازات مصر.

۱. کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی.

۲. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد بناب.

مقدمه

بر اساس تعالیم اسلام یکی از حقوق مسلم بشر، جان اوست و هر کس بدون دلیل مشروع، تعدی به این حق کند باید تاوان آن را بدهد و درست در همین زمینه با مفهوم دیه آشنا می شویم. با توجه به تعریفی که در ماده‌ی ۴۴۸ ق.م.ا آمده: «دیه‌ی مقدّر، مال معینی است که در شرع مقدّس به سبب جنایت غیر عمدی بر نفس، عضو یا منفعت، یا جنایت عمدی در مواردی که بر هر جهتی قصاص ندارد، مقرر شده است». این ماده که ریشه‌ی فقهی دارد به عنوان یک اصل برگرفته از روایت «لا یبطل دم امرء مسلم فی الاسلام» از ائمه معصومین علیهم السلام است (حیدری، عباسعلی، ص ۴۵). با توجه به موضوع تحقیق، حدود مسئله ابتدا بررسی و موارد اشتراک و اختلاف حقوق موضوعه ایران با مذاهب خمس و حقوق مصر بیان می شود. که نسبت به معرفی دقیق این مسئله که نخست دیه چه ماهیتی دارد و چگونه پرداخت می شود و مهمتر از آن چه کسی مسئولیت پرداخت آن را از کدام قسم از انواع اشکال دیات دارد، از سوی دیگر چه ملاک هایی در پرداخت مد نظر شارع هست. از ملاک ها و قواعدی که در پرداخت دیات مدنظر بوده و بحث های فراوانی پیرامون آن صورت گرفته پرداخت دیه در اعضاء جفت و فرد انسان است. فقهای «امامیه» در این زمینه معتقداند که هر عضوی که در انسان فرد باشد در صورتی که از اصل بریده شود دیه‌ی کامل دارد و هر عضوی که در انسان زوج باشد در جفت آن دیه‌ی کامل بر حسب دیه‌ی آسیب دیده است (مفید، محمد بن محمد، المقنعه، قم، مؤسسه‌ی نشر اسلامی، ج ۲).

از فقهای «مالکی» می توان به قرطبی در کتاب «الکافی فی فقه اهل المدینه» که پس از برشمردن تعدادی از اعضای بدن و دیه‌ی آنها می نویسد: «در هر عضوی زوج دیه‌ی کامل است و در یکی از آنها نصف دیه است» (ابن رشد قرطبی، محمد، بدایه‌ی المجتهد، المصادر الفقیهیه، گردآوری: مروارید، علی اصغر، بیروت، مؤسسه فقه الشیعیه، چاپ اوّل ۱۴۱۰، ج ۳۹).

از فقهای «شافعی» می توان به ابوسراج الدین عمر بن علی اشاره کرد که در کتاب «التذکره فی الفقه الشافعی» ضمن اشاره‌ی اجمالی به این قاعده می نویسد: «دیه‌ی نفس (دیه‌ی کامل) در چیزهای دوتایی و زوج است مثل: دو پا و دو دست و دو گوش و ...» (ابو سراج، عمر، التذکره فی الفقه الشافعی، المصادر الفقیهیه، ج ۴۰).

در نهایت باید از «فقهای حنبلی» نام برد که این قاعده را پذیرفته اند. ابن قدامه در کتاب «المقنعه فی فقه ابن حنبل» می نویسد: «هر کسی چیزی را در انسان از بین ببرد که فرد است در آن دیه‌ی کامل است و آنچه در انسان زوج است در جفت آن دیه‌ی کامل و در یکی از آن دو نصف دیه است» (ابن قدامه، عبدالله بن احمد، الکافی فی الفقه ابن حنبل، المصادر الفقیهیه، ج ۴۰).

به هر حال این قاعده در میان فقهای اهل سنت نیز پذیرفته شده است و به همین جهت است که ابن رشد در «بدایه‌ی المجتهد» پس از اشاره به بخشی از این قاعده می نویسد: «خلاصه اینکه همه‌ی علما و ائمه فتوا بر این نکته اجماع دارند که هر چه در انسان زوج است دیه‌ی کامل دارد» (ابن رشد قرطبی، ص ۵۴۱).

حنفیه از این احادیث استفاده کرده اند که ملاک و معیار برای دیه‌ی کامل «از بین بردن منفعت» و یا «از بین بردن زیبایی به طور کامل» است. و به همین جهت در مورد سایر اعضاء نیز در صورتی که جنایت باعث از میان رفتن منفعت یا باعث از بین رفتن جمال و زیبایی شود دیه‌ی کامل را لازم می دانند.

سؤالات

- ۱) نظریات فقهای اهل سنت و فقهای امامیه در مورد پرداخت دیه‌ی اعضا و جوارح؟
- ۲) حکم پرداخت دیه‌ی اعضا و جوارح از نظر قانون مجازات ایران و قانون مجازات مصر؟
- ۳) حکم پرداخت دیه‌ی اعضا و جوارح از نظر قرآن و روایات معصومین علیهم السلام؟
- ۴) دیه بر اساس چه شاخصی باید پرداخت شود و میزان آن را چه کسی می‌تواند مشخص کند؟
- ۵) مسئولیت بیت‌المال نسبت به دیه‌ی مغلظه، دیه‌ی جراحات، ارش و خسارت‌های افزون بر دیه تا چه حدی است.

نظر مذاهب خمس در مورد دیه‌ی اعضا و جوارح

فقهای سنی این قاعده را از روایاتی که درباره‌ی دیه برخی از اعضا از جانب رسول اکرم (ص) وارد شده است، به دست آورده‌اند. البته نظیر صحیحه هشام بن سالم و عبدالله بن سنان، عباراتی در کتاب‌های فقهی حدیثی اهل سنت دیده می‌شود، اما هیچ کدام از این عبارات، به پیامبر اکرم (ص) ختم نمی‌شود. مثلاً ابن رشد در بدایه المجتهد در رد نظر مالکی و شافعی که در مورد ابروها به حکومت قایل‌اند و در تأیید نظر ابوحنیفه که در این مورد به دیه کامل قایل است می‌نویسد: «دلیل اصلی حنفیه روایتی است که از ابن مسعود نقل شده است. ابن مسعود گفته است در هر زوجی از انسان دیه‌ی کامل است» (ابن رشد قرطبی، محمد، بدایه المجتهد؛ مروارید، علی اصغر، المصادر الفقهیه، ص ۵۴۱). هم‌چنین ابن ابی شیبه کوفی در کتاب «مصنف» از وکیع و او از سفیان و او از منصور و او از ابراهیم نقل می‌کند که ابراهیم گفت: «کان یقال: ما کان اثین فی الانسان ففیهما الدیه و فی کل واحده منهما نصف الدیه و ما کان من واحد ففیه الدیه» (ابن ابی شیبه، ص ۳۶۱). هم‌چنین ابن حزم از شعبی نقل می‌کند که: «فی کل اثین من الانسان الدیه» (ابن حزم، علی، المحلی، ج ۱۰، ص ۴۳۰).

در «موطأ» نیز آمده است: «یحیی برای من از مالک چنین نقل کرد که به او رسیده است که هر زوجی از انسان دیه کامل دارد»؛ (مالک بن انس، المدونه الکبری، ج ۳۹، ص ۵۲۴). همان‌طور که ملاحظه می‌شود، هیچ یک از این سخنان به پیامبر اکرم (ص) نمی‌رسد و نظرات ابن مسعود و ابراهیم و شعبی است. حتی سخن ابراهیم با واژه‌ی مجهول «کان یقال» ابهامات موجود را بیش‌تر می‌کند بنابراین ظاهراً فقهای اهل سنت، حدیثی که به صراحت بر عمومیت قاعده دلالت کند نداشته‌اند و به همین خاطر است که شافعی و دیگران برای این قاعده، هیچ‌گاه به عبارات مذکور در بالا استناد نکرده‌اند، بلکه از احادیثی که از پیامبر (ص) درباره برخی اعضا آمده است، کلیت قاعده را به طور اجمال استفاده نموده‌اند. از جمله این احادیث روایاتی است که از عمرو بن حزم نقل شده است که پیامبر اکرم (ص) در نامه‌ای به او چنین مرقوم فرموده است: «فی النفس الدیه و فی الانف الدیه و فی اللسان الدیه»؛ (کاشانی، علاء الدین بن مسعود، بدایع الصنایع، ج ۷، ص ۱۸۴؛ شافعی، ص ۷۹۵-۷۹۴).

اما باید دید فقهای سنی چگونه از این حدیث و سایر احادیثی که درباره‌ی اعضای خاصی وارد شده است بر قاعده مورد بحث استناد کرده‌اند.

حنفی

حنفیه از این احادیث استفاده کرده‌اند که ملاک و معیار برای دیه ی کامل، «از بین بردن منفعت» و یا «از بین بردن زیبایی به طور کامل» است و به همین جهت در مورد سایر اعضاء نیز در صورتی که جنایت باعث از میان رفتن منفعت یا باعث از بین رفتن جمال و زیبایی شود، دیه ی کامل را لازم می‌دانند. برای نمونه، کاشانی در «بدایع الصنایع» گرچه در ابتدا سبب لزوم دیه ی کامل را، «تفویت کمال منفعت مقصود از عضو» می‌داند؛ (کاشانی، همان، ص ۱۸۳) اما درباره علت دیه ی کامل برای زبان و بینی و آلت تناسلی می‌نویسد: «برای این که جانی منافع مقصوده این اعضا و زیبایی برخی از آن‌ها را از بین برده است. مقصود از بینی بوییدن است و زیبایی نیز مقصود است و مقصود از زبان تکلم و از آلت تناسلی جماع است»؛ (همان، ص ۱۸۴).

لازم به ذکر است گرچه ایشان موجب دیه را «تفویت منفعت و جمال» با واو عاطفه ذکر کرده که گویی هیچ یک از دو عامل - مخصوصاً از بین بردن جمال و زیبایی - به تنهایی موجب دیه ی کامل نیست، اما در ادامه عبارات ایشان، روشن می‌شود که معیار دیه ی کامل یکی از این دو است: «از بین بردن منفعت به طور کامل» و یا «از بین بردن جمال و زیبایی»؛ (کاشانی، علاء الدین بن مسعود، بدایع الصنایع، ج ۷، ص ۱۸۴).

هم‌چنین شیخ عبدالغنی غنیمی از فقهای حنفی مسلک قرن سیزده درباره دیه ی اعضای زوج می‌نویسد: «در هر یک از اعضای زوج نصف دیه است، زیرا از بین بردن جفت عضو زوج باعث تفویت جنس منفعت یا تفویت جمال به طور کامل می‌شود و در نتیجه دیه ی کامل لازم است. از بین بردن یکی از دو عضو زوج، باعث تفویت نصف منفعت یا زیبایی است پس نصف دیه لازم می‌شود» (غنیمی، عبد الغنی، اللباب فی شرح الکتاب، ج ۳، ص ۱۵۵). ملاحظه می‌شود که ایشان نیز تفویت منفعت یا تفویت جمال را موجب دیه ی کامل می‌داند. بنابه گفته ی حنفی در دو چشم، دوا برو، دو پا، دو دست، دو لب، بینی، دندان: که هم زیبایی و هم منفعت دارد، یک دیه ی کامل وجود دارد و در هر یک از آن‌ها نصف دیه. به خاطر اینکه پیامبر (ص) به عمر بن حزم نوشت: در دو چشم دیه ی کامل است و در هر یک از آن دو نصف دیه به خاطر اینکه دو تا چیز در آن فوت می‌شود و از بین می‌رود هم منفعت و هم کمال و زیبایی و کل دیه واجب می‌شود و در فوت شدن یکی از آن دو واجب می‌شود نصف دیه. دیه ی کامل در آن واجب است و در یکی از آنها نصف دیه واجب است. و در آلت تناسلی، دنده، ترقوه، موی سر، حسن بویایی، شنوایی، بینایی، چشایی: فقط منفعت وجود دارد در آن نیز دیه ی کامل واجب است. و همانا روایت شده که عمر در مورد مردی چهار دیه را ثابت کرد که با ضربه ی واحدی که بر سر واقع ساخته بود قوای عقل و شنیدن و بینایی و تکلم او را از بین برده بود. و ابویوسف می‌گوید: زمانی که با از بین رفتن این چهار قوه تشخیص داده نشود قول جانی (کسی که زده) مقدم می‌شود و دیه ای بر گردن او نخواهد بود مگر این که خود جانی قول او را تصدیق کند و یا رد قسم کند چون او منکر است و گفته شده است: از بین رفتن قوه ی بینایی را اطباء تشخیص می‌دهند پس اگر مرد عادل از اطباء بر آن شهادت دادند قولشان حجّت است. و گفته شده: چشم او را در حالی که باز است روبه روی خورشید می‌گیریم اگر اشک آمد بینایی او باقی است و اگر نیامد باقی نیست. و گفته شده: دو مار را روبه روی او قرار می‌دهیم اگر فرار کرد معلوم می‌شود که می‌بیند و اگر فرار نکرد معلوم می‌شود که بینایی او از بین رفته است. و طریقه ی تشخیص از بین رفتن قوه ی شنیداری او در این است که او را به غفلت رهاش می‌کنیم و یک دفعه صدایش می‌کنیم اگر جواب داد می‌

شوند و اگر جواب نداد پس از بین رفته است و روایت از اسماعیل بن حماد که می‌گوید: زنی ادعا کرد که نمی‌شنود و خود را به کری زد پس قاضی بدون توجه به او مشغول قضاوت شد پس ناگهان صدا زد: عورتت را بپوشان، پس زن به اضطراب افتاد و سرعت گرفت در جمع کردن لباسش و ظاهر شد که دروغ می‌گوید. و در هر یک از اعضای چهارگانه ی بدن ربع دیه است مانند: پلک‌ها و به هر یک از انگشتان دست یا پا یک دهم دیه تعلق می‌گیرد، به خاطر قول پیامبر(ص) که می‌فرماید: «در هر یک از انگشتان ده شتر(دیه) است». و در هر دندان نصف یک دهم دیه تعلق می‌گیرد یعنی پنج شتر به خاطر قول پیامبر(ص): «در هر دندانی پنج شتر(دیه) است». و اگر از جنس درهم باشد باید پانصد درهم بدهد. و در پستان مرد حکومت عدل جاری می‌شود چون در پستان مرد منفعت و زیبایی وجود ندارد. و همچنین در کنده شدن «سبیل» حکومت عدل جاری می‌شود چون آن تابع ریش است.

مالکی

از لابه‌لای کلمات فقهای مالکی روشن می‌شود که معیار دیه کامل از نظر آن‌ها، «تفویت منفعت» است و تفویت جمال و زیبایی موجب دیه کامل نیست. مثلاً ابن رشد درباره ی ابروها می‌نویسد: «مالکی و شافعی قایل به حکومت‌اند اما ابوحنیفه به دیه ی کامل قایل است... دلیل حنفیه روایتی است که از ابن مسعود نقل شده که گفته است: در هر چه در انسان زوج است دیه ی کامل است، و نیز دلیل حنفیه تشبیه دو ابرو به اعضای زوج بدن است. دلیل مالک این است که برای قیاس در مورد ابروها مجالی نیست... و علاوه، ابروها از زمره اعضایی نیستند که منفعتی داشته باشند و کار روشنی که برای خلقت انسان ضروری است انجام دهند» (مروارید، علی اصغر، المصادر الفقهیه، ج ۳۹، ص ۵۴۱).

همچنین از این که مالک می‌گوید جنایت بر دو گوش در صورتی که باعث از بین رفتن شنوایی شود دیه ی کامل دارد و الاً موجب حکومت است (مالک بن انس، المدونه الکبری، ج ۳۹، ص ۳۲۸). استفاده می‌شود که تنها معیار برای دیه ی کامل «از بین بردن منفعت» است. و نیز از این که مالک در مورد پلک‌ها، مژه‌ها، موی سر و ریش به دیه ی کامل عقیده ندارد بلکه قائل به حکومت است (همان، ص ۳۳۰-۳۲۹) می‌توان نکته بالا را استفاده نمود. بنا به گفته ی مالکی: در دو گوش، دو چشم، دو دست، دو پا، بینی، زبان، آلت تناسلی، دنده، دندان، دیه ی کامل واجب است چون بنا به گفته ی مالکی در حالی موجب دیه ی کامل است که فقط منفعت آن از بین برود و از بین رفتن زیبایی موجب دیه ی کامل نیست بلکه موجب حکومت عدل است. از آن جمله ی اعضاء: در پلک‌ها، موی سر، ریش، دو ابرو قائل به حکومت هستند چون در اینها منفعت نیست که موجب دیه ی کامل شود بلکه از مهم‌ترین ویژگی‌های آنها زیبایی است پس در آن حکومت عدل واجب است. و در حس شنوایی، بینایی، بویایی و چشایی: چون جزو گروه منفعت هستند پس دیه ی کامل دارند.

شافعی

کلمات شافعیّه در این زمینه، مضطرب به نظر می‌آید؛ مثلاً محمد بن ادریس شافعی در کتاب «الام»، در مواردی معیار و ضابطه را «از بین رفتن تمامیت خلقت و ایجاد درد در اثر قطع عضو» می‌داند. وی در ذیل حدیث عمرو بن حزم از رسول گرامی اسلام(ص) که می‌فرماید: «و فی العین خمسون و فی الید خمسون و فی الرجل خمسون» می‌نویسد: «این حدیث دلیل

آن است که هرچه از تمامیت خلقت آدمی باشد و بریدن آن باعث درد شود و در انسان زوج باشد، در هر کدام از آن دو نصف دیه است»؛ (شافعی، محمد بن ادریس، الأم، ج ۴۰، ص ۷۹۴-۷۹۵).

به همین جهت شافعی در مورد مژه‌ها به دیه ی کامل قائل نیست، زیرا کندن آن‌ها موجب درد و ناراحتی نمی‌گردد (همان، ص ۷۹۶). اما در مورد جنایت بر پلک‌ها به دیه ی کامل قایل است، زیرا پلک‌ها از تمامیت خلقت آدمی‌اند و بریدن آن‌ها باعث درد و الم می‌شود (همان، ص ۷۹۶).

از سوی دیگر، برخی فقهای شافعی مذهب، ملاک دیه ی کامل را «از بین بردن جمال و منفعت با هم» می‌دانند و از این رو در مورد پلک‌ها به دیه ی کامل قایل‌اند اما در مورد مژه‌ها به حکومت و ارش نظر دارند؛ زیرا از بین بردن مژه‌ها، اتلاف زیبایی است و نه منفعت. به همین جهت شیرازی در «المهذب» می‌نویسد: «در پلک‌ها دیه است، زیرا در آن جمال کامل و منفعت کامل است، چون چشم را از آن چه باعث اذیت آن می‌شود، نگه می‌دارد... اگر مژه‌ها را از بین ببرد، حکومت لازم است، زیرا از بین بردن مژه‌ها، اتلاف زیبایی است و نه اتلاف منفعت» (شیرازی، ابراهیم بن محمد، المهذب، ج ۴۰، ص ۹۲۸-۹۴۵).

این نکته گاهی از خود شافعی نیز دیده می‌شود؛ یعنی گاه شافعی ملاک دیه را تفویت منفعت و جمال ذکر کرده است و نه از بین بردن تمامیت خلقت و الم و درد ناشی از جنایت. او در «الام» می‌گوید: «اعضای زن و مرد در دیه با هم تفاوتی ندارند جز در مورد پستان‌ها. در صورتی که نوک پستان‌های مرد آسیب ببیند یا پستان‌هایش قطع شود، حکومت لازم است اما اگر نوک پستان‌های زن آسیب ببیند یا پستان‌هایش از بیخ بریده شود دیه کامل لازم است، زیرا در پستان‌های زن منفعت شیر دادن است و این منفعت در پستان‌های مرد نیست و برای پستان‌های زن جمال و زیبایی است و برای فرزند زن در آن‌ها منفعت است و فقدان آن‌ها باعث زشتی و نقص در زن است ولی این‌ها در مرد نیست و فقدان پستان‌ها در زیبایی مرد اثری نداشته و باعث شین و نقص او نمی‌شود» (شافعی، محمد بن ادریس، الأم، ج ۴۰، ص ۸۰۷). ملاحظه می‌شود که او در این جا معیار و علت را «تفویت منفعت و جمال» آورده است، در حالی که اگر علتی که در سایر موارد آورده‌اند، یعنی از بین بردن تمامیت خلقت و الم و درد ناشی از جنایت، را در نظر بگیریم، این علت در مورد جنایت بر پستان‌های مرد موجود است و باید برای آن دیه ی کامل را در نظر گرفت. نتیجه این که کلمات شافعی و فقهای شافعی مسلک در این زمینه، مضطرب است و جدا از آن که گاه علت دیه ی کامل را «از بین بردن تمامیت خلقت و الم و درد ناشی از جنایت» و گاه «تفویت منفعت و جمال با هم» می‌دانند، مشاهده می‌شود که گاه «تفویت منفعت به تنهایی» را نیز موجب دیه ی کامل دانسته‌اند ولو این که «جمال» به طور کامل از بین نرفته باشد. به همین علت شافعی در مورد فلج کردن انگشتان و دست، اعتقاد به دیه ی کامل عضو دارد؛ (همان، ص ۷۱۹).

روشن است که در این مورد چون انگشت از بدن جدا نشده است معیار «تمامیت خلقت و الم و درد ناشی از جنایت» جاری نیست، علاوه بر آن که در انگشت فلج، تمام جمال از بین نرفته است و به همین دلیل است که شیرازی در «المهذب»، در مورد این حکم علت را تنها «تفویت منفعت» ذکر کرده است؛ (شیرازی، ابراهیم بن محمد، المهذب، ج ۴۰، ص ۹۴۰).

هم‌چنین شافعی در مورد فلج کردن لب‌ها حکم به پرداخت دیه کامل می‌دهد (همان، ص ۷۹۴). با این که تنها «منفعت» به طور کامل فوت شده است.

از نظر شافعی: ملاک دیه ی کامل سه عامل می باشد که عبارتند از: ۱. هر چیزی که در انسان ایجاد درد کند موجب دیه ی کامل است در اعضاء زوج و در اعضاء فرد موجب نصف دیه می باشد. ۲. از بین بردن زیبایی و منفعت با هم موجب دیه ی کامل است. ۳. از بین رفتن منفعت به تنهایی موجب دیه ی کامل است. بنابراین در دو چشم، دو گوش، دو دست، دو پا، بینی، زبان، آلت تناسلی، دندان، دو لب، دنده، دیه ی کامل دارند و در هر یک از آنها نصف دیه واجب است. و در استخوان ترقوه و پهلو نزد جمهور فقها حکومت عدل جاری می شود. در دو ابرو شافعیّه گفته دیه واجب نیست چون با کندن آن احساس درد در انسان ایجاد نمی شود. ولی ابو حنیفه گفته واجب است دلیل آنها این است که در آن جمال است نه منفعت پس دیه واجب است.

در حواس چهارگانه: دیه ی کامل واجب است چون در آنها منفعت وجود دارد بنا به گفته ی شافعی .

حنبلی

عبارات فقهای حنبلی نیز در این زمینه همانند فقهای شافعی مضطرب است. مثلاً ابن قدامه از یک سو علت دیه ی کامل برای از بین بردن موی سر و ریش را، «تفویت زیبایی» به طور کامل (ابن قدامه حنبلی، عبد الله بن احمد، الکافی فی الفقه ابن حنبل، ج ۴۰، ص ۱۱۴۱). و از سوی دیگر علت دیه کامل را برای بسیاری از اعضاء، «تفویت منفعت و زیبایی با هم» می داند (همان).

این اشکال بر ایشان وارد است که بالاخره معیار دیه ی کامل چیست و از روایات مربوطه چه استفاده ای می شود. اگر معیار دیه ی کامل «تفویت منفعت و جمال» است و به همین دلیل است که در مورد جنایت بر اعضاء فلج غیر از گوش و بینی قایل به حکومت می باشند - زیرا این اعضاء فقط جمال دارند نه منفعت - در این صورت در مورد جنایت بر مو و ریش نیز باید قایل به حکومت شوند، زیرا جنایت بر این دو موجب تفویت جمال به تنهایی می شود. اگر معیار دیه ی کامل «تفویت منفعت» و یا «تفویت جمال» است، در این صورت جنایت بر تمامی یا اکثر اعضاء فلج باید موجب دیه ی کامل باشد، زیرا با شلل آنها، جمال و زیبایی ناشی از آنها باقی است.

خلاصه مطالب بیان شده در این مبحث، آن است که: اولاً: فقهای اهل سنت روایتی از جانب رسول اکرم (ص) که به صراحت بر عمومیت این قاعده دلالت کند، ندارند؛ ثانیاً: ایشان خواسته اند با قیاس کردن اعضایی که دیه ی آنها بیان نشده به اعضایی که دیه ی آنها در روایات بیان شده است، حکم قضیه را روشن کنند و به این جهت سعی نموده اند بفهمند معیار و ضابطه ی این که رسول اکرم (ص) برای برخی اعضاء زوج و فرد دیه ی کامل قرار داده است چیست و آیا آن معیار در اعضاء غیر منصوصه وجود دارد یا خیر؛ ثالثاً: فقهای اهل سنت در استنباط این علت و معیار اختلاف عقیده دارند.

شمول و عدم شمول قاعده نسبت به منافع

فقهای اهل سنت قاعده مورد بحث را از این فرمایش رسول خدا (ص) به دست آورده اند که جنایت بر یک گوش و یا یک پا موجب نصف دیه ی کامل است. فقهای سنی از این حدیث استفاده کرده اند که علت دیه ی کامل، «تفویت منفعت» است. حال «تفویت منفعت» ممکن است تمام العله باشد - آن گونه که مالک معتقد است - و یا یکی از علل باشد - آن گونه که

حنفی و گاه حنبلی معتقدند - و یا جزء العله ی بوده، به همراه «تفویت جمال» باعث دیه ی کامل شود. با توجه به آنچه گفته شد روشن می‌شود که در نظر اکثریت فقهای اهل سنت موضوع این قاعده در حقیقت «منافع» می‌باشد و تعلق دیه ی کامل برای عضو، به خاطر سلب منفعت آن است نه این که خود عضو به خاطر عضو بودن نقشی داشته باشد. از فقهای حنفی، کاشانی در بدایع الصنایع می‌نویسد؛ آن چه سبب دیه ی کامل است، تفویت منفعت مقصود از عضو به طور کامل است و این در اصل به دو وسیله ممکن است، جدا کردن عضو و از بین بردن منفعت عضو گرچه صورت عضو باقی باشد (المصادر الفقهیه، ج ۳۹، ص ۱۸۳، و نیز ص ۲۵۳-۲۵۰).

شمول و عدم شمول قاعده نسبت به اعضای داخلی

آیا این قاعده، در اعضای ظاهری انسان است، یا شامل اعضای داخلی نیز می‌شود؟ به عبارت دیگر، دیه ی از بین بردن اعضای هم چون کبد، طحال، معده، کلیه و ... چیست؟ آیا مطابق این قاعده باید دیه ی کامل پرداخت نمود یا این که چون دیه ی این اعضاء تعیین نشده است، باید به حکومت و ارش قایل شد؟

این بحث در میان فقهای گذشته، مطرح نبوده و تنها در سال‌های اخیر این بحث در میان فقهای معاصر مطرح شده است. سه نظر در این زمینه دیده می‌شود. عده‌ای زیادی - «موافقین» - این قاعده را شامل اعضای داخلی می‌دانند و برخی این قاعده را در مورد اعضای داخلی جاری نمی‌دانند که از این عده به «مخالفین» یاد می‌کنیم. برخی نیز میان اعضای درونی تفصیل داده‌اند و قاعده را شامل آن دسته از اعضای داخلی که فقدانشان سبب مرگ نشود نمی‌دانند اما آن را شامل اعضای رئیسه می‌دانند (ده آبادی، قواعد فقه دیات، ص ۹۶).

موافقین و دلیل ایشان

بیش تر فقهای معاصر این قاعده را در مورد اعضای داخلی نیز جاری می‌دانند. در این زمینه می‌توان به مرحوم آیت الله سید عبدالاعلی سبزواری (سبزواری، سید عبد الاعلی، مهذب الاحکام، ج ۲۹، ص ۲۷۱). و حضرات آیات بهجت، فاضل لنکرانی، مکارم شیرازی، نوری همدانی و صانعی (مرکز تحقیقات فقهی قوه ی قضائیه، ص ۲۰۸-۲۰۹) اشاره کرد.

دلیل این دسته از فقها، عمومیت دو حدیث صحیح هاشم و عبدالله بن سنان است که شامل هر عضوی از اعضای بدن انسان اعم از اعضای ظاهری و داخلی می‌شود. مرحوم آیت الله سبزواری می‌نویسد: «دلیل این حکم آن است که لفظ «کل» هر چیزی را که در انسان است یعنی اعضاء اعم از داخلی و خارجی و منافع و غیر این‌ها را شامل می‌شود. ادعای این که این روایات در مورد اعضای جسمی خارجی است، با ظاهر عمومیت روایات و اطلاق کلمات فقها منافات دارد گرچه در مورد جنایت بر منافع، احتیاط در مصالحه است» (سبزواری، سید عبد الاعلی، مهذب الاحکام، ج ۲۹، ص ۲۷۱).

مخالفین و دلیل ایشان

آیت الله سید حسن مرعشی معتقد است این قاعده درباره اعضای است که با فقدان آن‌ها امکان حیات برای انسان باقی باشد، هم چون دست و پا و چشم و گوش، اما جنایت بر اعضای داخلی در زمان صدور روایات باعث مرگ مجنی علیه می‌شده است و با فقدان آن‌ها معمولاً امکان حیات برای انسان باقی نمی‌مانده است. حال اگر جنایت بر اعضای داخلی باعث مرگ شود، دیه ی عضو در دیه نفس تداخل می‌کند و جانی به پرداخت دیه ی نفس محکوم می‌شود، والا اگر باعث مرگ نشود

جانی باید ارش آن اعضاء را پردازد (مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه، ص ۲۰۸) و ارش گاه کم‌تر از دیه ی کامل است و احکام خاص خود را دارد (دکتر گرجی، دیات، ص ۱۱۲؛ و نیز ص ۲۱۱).

مفصلین و دلیل آنها

آیت الله موسوی اردبیلی این قاعده را در مورد آن دسته از اعضای داخلی که فقدانشان معمولاً باعث مرگ نشود، جاری نمی‌داند. ایشان در پاسخ به این سؤال که آیا قاعده «کل ما کان فی الانسان» شامل اعضای داخلی بدن مثل کلیه و ... نیز می‌شود و یا این که اختصاص به اعضای ظاهری بدن دارد، چنین می‌گوید: «به نظر این‌جانب، قاعده شامل اعضای رئیسه داخلی مانند کلیه نیز می‌شود، چنان که شامل بعض امور ظاهری مانند حاجب ابرو نمی‌شود. اما اعضای داخلی که مشمول این قاعده نباشند و سبب مرگ نشوند، محکوم به ارش می‌باشند» (دکتر گرجی، دیات، ص ۲۰۹).

ایشان دلیلی برای این تفصیل بیان نکرده است. در مقام داوری میان این سه عقیده، به نظر می‌رسد حق با موافقین است؛ زیرا در ردّ نظر مخالفین می‌توان چنین گفت که صحیحه هشام بن سالم و صحیحه عبدالله بن سنان، به صورت یک قضیه حقیقه بیان شده‌اند و نه یک قضیه خارجیّه ناظر به زمان صدور روایات؛ زیرا اصل در روایات و قانون‌گذاری چنین مطلبی را اقتضا می‌کند. حال که این دو روایت به صورت قضیه حقیقه صادر شده‌اند، این که در زمان صدور روایات، جنایت بر اعضای باطنی باعث مرگ می‌شده، دلیل بر آن نیست که اعضای داخلی از شمول این قاعده خارج است. به عبارت دیگر، در زمان صدور روایات، در مقام مخاطب، اعضای ظاهری است ولی قدر متیقن در مقام مخاطب باعث انصراف ظهور کلام و عمومیت آن نمی‌شود. هم‌چنین می‌توان گفت فقدان اعضای باطنی «نوعاً» باعث مرگ می‌شده و نه در همه موارد. علاوه بر این که گاه جنایت بر اعضای ظاهری نیز باعث مرگ می‌شده و می‌شود؛ ولی هیچ یک از این‌ها دلیل بر خروج این اعضاء از شمول قاعده نیست (ده آبادی، احمد، قواعد فقه دیات، ص ۹۹).

درباره این مسئله، در فقه اهل سنت - در محدوده‌ای که جست و جو گردید - چیزی یافت نمی‌شود. طبق قاعده اگر خواسته باشیم در این مسئله مطابق شیوه فقه ایشان سخن بگوییم باید چنین گفت که شمول و یا عدم شمول قاعده نسبت به اعضای باطنی، دایر مدار صدق و عدم صدق «تفویت منفعت» است. بنابراین به آن دسته از اعضای باطنی که فقدانشان باعث از دست رفتن منفعتی می‌شود، دیه ی کامل تعلق می‌گیرد. در نتیجه اگر کسی جنایتی به کبد کسی وارد نماید و او با پیوند کبد جدید زنده بماند، دیه ی کامل را از جانی مطالبه می‌نماید چون فقدان کبد در یک لحظه، باعث صدق تفویت منفعت می‌شود و تفویت منفعت موجب دیه ی کامل است. اما اگر فقدان عضو داخلی - مانند طحال - باعث سلب منفعت نشود، برای آن، ارش و حکومت لازم است (ده آبادی، احمد، قواعد فقه دیات، ص ۹۹).

شمول و عدم شمول قاعده نسبت به اعضای غیر فرد و زوج

مستند این قاعده در نزد امامیه، دو صحیحه ابن هشام و عبدالله بن سنان است. فقهای امامیه معتقدند چون در این دو صحیحه، تنها صحبت از آن چه در انسان «فرد» یا «زوج» است می‌باشد، در نتیجه اموری که به آن‌ها فرد یا زوج اطلاق نشود مشمول این قاعده نیست و دیه ی آن‌ها در صورتی که دلیل خاصی نداشته باشد براساس قاعده ارش و حکومت تعیین می‌گردد.

نتیجه گیری و پیشنهادات

می توان موارد مربوط به دیات را به گونه ای تصویب نمود که همه ی نیازها را مرتفع نماید و هم در چهارچوب اسلام باشد و اگر چنین نشود، روزی این قوانین کنار گذاشته می شود، چنان چه در ابتدای مشروطیت این عمل انجام گرفت. شارع مقدس انواع ششگانه ی دیات را برای کمک به جانی مقرر فرموده یعنی خواسته است مقتضیات مکانی اشخاص، نه فقط زمانی را در نظر بگیرد (در روایات شیعه و سنی نیز به این موضوع اشاره شده است...) در آن زمان صد شتر با دویست گاو و هزار گوسفند برابر بوده. به نظر من یکی از مسائلی که در مورد دیات باید اصلاح شود، همین تخییر بین انواع دیات است.

تخییر در زمانی که بین انواع تفاوت قیمت باشد، معنا ندارد و نتمعقول است چه کسی گفته قاتل بین پرداخت ششصد هزار تومان و هفت میلیون تومان مخیر باشد، مسلماً اوقل را انتخاب می کند، اگر بخواهیم برای جهان این قوانین را عرضه کنیم، دنیا به ما به دیده ی استهزاء می نگرد، لذا باید گفته شود و مبلغی خاص معین گردد.

پس مسأله ی تخییر با مقتضیات زمان سازگار نیست چون در آن روزگار دیات ششگانه با هم برابر بودند، از طرف شارع حکم به تخییر داده شده است، ما هدف شارع را که اقامه ی قسط و عدل اسلامی است، باید در نظر بگیریم و نباید در اثر عدم توجه به اوضاع و احوال جامعه به آن چه طبق عدالت نیست عمل کنیم. اما در مورد خسارت، خسارت ربطی به دیه ندارد و هر کس ضرری به دیگری وارد کند، طبق قاعده ی «لا ضرر» باید خسارت را بپردازد و اما عده ای می گویند شارع فرموده دیه بدهد، نگفته چیز دیگری هم بدهد و چون فرموده پس چیز دیگری بر عهده ی او نیست این استدلال ضعیفی است و از باب اثبات شیء نفی ما عدا می کند، می باشد.

از بررسی تحول تاریخی نظام دیه در طول عصرهای مختلف، برای ما روشن شد که این نظام، نظامی است جهانی که تمام ملل و اقوام و جوامع در سراسر زمین آن را اخذ کرده اند، و هر یک از قبایل و جوامع مرحله ای از مراحل تطوّر آن را مورد عمل قرار داده اند. اعظم قبایل آفریقایی در زمان حاضر بر طبق آن رفتار می کنند.

چنانچه ثابت شد پیغمبر اکرم (ص) عرف ها و عادات عرب را در آنچه به نظام دیه وابسته است پذیرفته و تقریر فرموده و این در حالی بود که بسیاری از نمودهای تعصبات جاهلی را از میان برد و عمل به آنها را حرام فرمود و قواعد و قوانین جدیدی را به جای آنها گذاشت که با فلسفه ی اسلام هماهنگی داشت.

و بدین گونه برای ما ثابت گردید که نخستین قوانینی که برای نظام دادن به مسائل زندگی مورد توجه قرار گرفت نظام دیه بوده است با قواعد ویژه ی آن. سپس قرآن کریم در تأیید آنچه در این زمینه رسول خدا (ص) تقریر فرموده بودند ناظر گردید و در نتیجه، قرآن نخستین مأخذ قانونیت دیه محسوب گردید سنت مطهر و اجماع، بیان قواعد و احکام تفصیلی نظام دیه را در فقه اسلام به عهده گرفتند.

از بررسی در حالات و جوب دیه در فقه اسلام به یک قاعده ی کلی برای مسئولیت تقصیری دسترسی پیدا کردیم و آن را از حدیث نبوی شریف استنباط نمودیم که «کل شیء خطأ ألاً السیف و الحدیده و لكل خطأ ارض».

این نظریه ای است کلی که در همه ی حالات خطا و سهل انگاری و تقصیر که منشأ زیان می شوند پیاده می شود و بدین گونه برای ما ممکن شده که هر حالتی از حالات مسئولیت را که در ابواب گوناگون فقه ذکر شده است به این قاعده ی

کلی برگردانیم مثل جنایت حیوان، دیوار کج، کندن چاه در راه عمومی، بالکن و جز اینها که نمونه هایی هستند از قصور کردن در ادای واجب قانونی، یا تجاوز به حدود نظام و قانون. و برای ما به وضوح ثابت گردید که قانون گذاری اسلامی درباره‌ی نظریه‌ی مسئولیت تقصیری بر همه‌ی قوانین وضعی سبقت داشته، قوانینی که بعدها این نظریه را شناخته اند.

از بررسی مقدار دیه در فقه اسلامی برای ما آشکار شد که برای هر جزئی از اجزای بدن انسان، به دقت کامل عوضی مالی معین شده، و جایی برای اجتهاد به رأی جز در مواردی ناچیز باقی نگذاشته است. و روشن شد که سبب آن این است که انسان، مال نیست و سبب دیگر اینکه کسی مال دیگران را به باطل نخورد، و سبب دیگر اینکه از زیاده روی درباره‌ی درخواست دیه جلوگیری شد آنچنان که در جاهلیت مرسوم بود. چنانکه برای ما روشن شد که با تعدد پیدا کردن زیان، دیه نیز تعدد می شود آنگونه که ممکن است یک انسان در ضربه ای اگر نمیرد به مجموعه ای از دیات دست یابد.

این نیز برای ما روشن شد که دیه‌ی انسان تنها دیه ای نیست که شارع برای آن قانونی خاص وضع کرده باشد، بلکه پایه های معینی وجود دارند به عنوان دیه برای عوض از حیوانات بارکش و سواری که با پایه هایی که برای عوض حیوانات گواشی معین شده است متفاوت هستند. همچنین قواعد ویژه ای در دیه و تعویض حیوانات نگهبان، و شکار در فقه اسلامی وجود دارند که همه‌ی آنها در چهارچوب نظریه‌ی کلی عوض برای ضرر داخل هستند و بدین گونه می بینیم که قواعد عامه-ی تعویض در فقه اسلام چیزی را فروگذار نکرده است مگر اموال مادی را که روحی در آن وجود ندارد.

در خلال بررسی احکام کلی دیه در فقه اسلام در مورد تعویض، به یک نظریه‌ی کلی دست یافتیم که متشکل از دو عنصر است: یکی عنصر خاص است که قواعد دیه بر آن حکم می کند، و یکی عام است که قواعد عامه بر آن دلالت دارد. هر یک از این دو عنصر، دیگری را کمال می بخشد به گونه ای که با وجود یکی بی نیاز از دیگران نتوان بود.

از لایه لایه بررسی احکام عامه‌ی دیه در فقه اسلامی، به دست آوردیم که اختلافی در میان فقهای مذاهب اسلامی نیست در اینکه دیه به عنوان عوض آنچه بر مجنی علیه وارد شده است محسوب می شود بدنال آن روشن شد که اختلاف عمیقی که در میان شارحان قانون مقارن پیرامون چگونگی دیه و تحدید ماهیت و طبیعت آن وجود پیدا کرده است از کیفیت نظری که بر دیه می افکنند ناشی شده است و آن هم در پرتو ملاک های قوانین وضعی برای جدایی انداختن و تمیز دادن میان کیفر و تعویض.

آنانکه دیه را کیفر جنایی می شناسند در رأی خود بر این استناد می کنند که مقدار آن از طرف شارع معین شده، و نسبت به افراد مختلف تغییر و تفاوتی در آن حاصل نمی شود. و کسانی که می گویند: دیه تعویض مدنی است در رأی خود بدان تکیه کرده اند که شخص جانی به تنهایی بار دیه را بر دوش نمی کشد و دیه به خزانه عمومی (بیت المال) واریز نمی شود. و کسانی که می گویند: دیه جزایی است که میان کیفر و تعویض دور می زند، به آن دو سبب توأماً به این رأی متمایل شده اند؛ بی آنکه گواهی از کتاب یا سنت یا اجماع یا حتی قول فقیهی از فقهای اسلامی را با خود داشته باشند.

عوض مالی برای ضرر بدنی که بر طبق قوانین وضعی بدان حکم می شود، تعویض به معنی درست و حقیقی آن محسوب نمی شود، زیرا تعیین ضرر بدنی به طور دقیق کار آسانی نیست از این رو شارحان قانون وضعی آن را «ترضیه» یعنی خوشنود کردن نامیده اند، و این نامگذاری وضعی به همان معنی دیه‌ی شرعی است زیرا معنی تعویض آن است که عوض به قیمت تلف، یا مثل آن باشد و عوض مالی نه مثل انسان است و نه قیمت انسان، به اجماع همه‌ی فقهای اسلام و قانون وضعی

از این رو عوض مالی برای ضرر را دیه نامیدن، نامی است که با طبیعت مقابل و عوض مالی هماهنگی دارد و وقتی چنین باشد پیروی از آنچه در قرآن و سنت پیغمبر (ص) آمده است اولی است.

فهرست منابع

۱. احمد ادريس، عوض، ديه، ترجمه: علی رضا فیض، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲ش.
۲. اردبیلی، یوسف، الأنوار لأعمال الأبرار، محقق: خلف مقضى المطلق - حسین عبدالله العلی، دار الضیاء، ۱۴۲۷ق - ۲۰۰۶م.
۳. اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، چاپ محمد سید کیلانی، بیروت.
۴. اصفهانی، ابوالفضل بهاء الدین (مشهور به فاضل هندی)، ۷جلد، عربی، مؤسسه س النشر الاسلامی قم، ۱۳۳۷ق.
۵. بهاری، علی، آناتومی استخوان به زبان ساده، فارسی، مرداد ۱۳۹۲.
۶. علامه حلّی، قواعد الاحکام، ج ۲، ص ۳۸۲.
۷. حلّی، حسن، مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، قم، ۱۴۲۰ - ۱۴۱۲.
۸. حاجی ده آبادی، دکتر احمد، قواعد فقه دیات (مطالعه ی تطبیقی در قواعد فقه دیات)، چاپ دوم، ۱۳۸۷، ص ۶۱.
۹. حیدری، عباسعلی، نقد و تحلیل فقهی پرداخت دیه از بیت المال از قانون مجازات اسلامی، مجله علوم انسانی، فقه و تاریخ تمدن، ۱۳۸۵، ص ۹.
۱۰. خراسانی، محمد کاظم، کفایه الاصول، تحقیق مؤسسه آل البیت، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۹ق.
۱۱. خمینی(ره)، روح الله، ولایت فقیه(حکومت اسلامی)، ویرایش قدیم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، تهران، جلد ۱.
۱۲. خوانساری، سید احمد، جامع المدارک، تهران، مکتبه الصدوق، چاپ اول، ۱۳۹۴، ج ۷۶.
۱۳. خویی، سید ابوالقاسم، مبانی تکمله المنهاج، بیروت، دار الزهراء (ع)، جلد ۲.
۱۴. خویی، سید ابوالقاسم، معجم الرجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواه، مرکز نشر الثقافه، قم، ج ۱، ۱۳۷۲ق.
۱۵. جرموزی، مطهر، الجوهره المنیره فی جمل من عیون السیره، محل نگارش: صنعاء، مکتبه الجامع الکبیر، محل نگهداری یمن، ۴ / ۱۲ / ۱۳۸۹.
۱۶. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، مرکز نشر اسراء، جلد ۱، فارسی، ۱۳۸۷م.
۱۷. دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، تهران، چاپ سیروس، ۱۳۲۵ - ۱۳۴۹.
۱۸. رمزی، داوود، آناتومی سر و گردن و نورو آناتومی، کتابخانه ی مرکزی آستان قدس رضوی(ع)، ناشر: پژوهش: نور دانش، تهران، ۱۳۹۰ سال نشر.
۱۹. سبزواری، سید عبدالاعلی، مهذب الاحکام، بی تا، دفتر آیت الله سبزواری، چاپ ۴، ۱۴۱۷، ج ۲۹.
۲۰. شفیع سروسستانی و دیگران، قانون دیات و مقتضیات زمان، ص ۱۸۱ به نقل از ابن قدامه، المغنی، ج ۹، ص ۴۸۲.
۲۱. شیخ صدوق، محمد، علل الشرایع، بیروت، مؤسسه ی اعلمی.

۲۲. شربینی، محمد، مغنی المحتاج (فقه شافعی)، مصر، ۱۹۵۸ م.
۲۳. عوض احمد ادريس، ديه، ترجمه علیرضا فیض، تهران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم، ج ۱، ص ۲۶، ۱۳۷۲.
۲۴. فاضل لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعه، کتاب الديات، قم، مرکز فقه الاثمه الاطهار، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۲۵. فاضل لنکرانی، محمد، القولعد الفقهيہ، بی تا، قم، چاپ اول، ۱۴۱۶ ه ق، ج ۱.
۲۶. فیومی، احمد، مؤسسه دار الهجره، قم، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی.
۲۷. قانون مجازات اسلامی «ديات» (۱۳۶۱).
۲۸. کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی، ج اول، مسئولیت مدنی، ص ۵۹ به بعد.
۲۹. کاشانی، علاء الدین بن مسعود، بدایع الضایع، المصادر الفقهيہ، ج ۳۹.
۳۰. گرجی، ابوالقاسم، ديات، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۳۱. گرجی، مقالات حقوقی، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۵ ش.
۳۲. گرجی ابوالقاسم، تاریخ فقه و فقها (مجموعه ی آثار)، ۳ جلد، قم، بی تا، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ ش.
۳۳. کلینی الوازی، ابی جعفر بن الحاق، اصول کافی (ترجمه ی رسول محلاتی)، کتابخانه ی مدرسه علمیه خواهران الزهراء، تهران، علمیه اسلامیة، ۱۳۶۵ ق.
۳۴. مامقانی، عبدالله، منهاج المتقین، چاپ سنگی، مؤسسه ی آل البيت، بی تا، ج ۲.
۳۵. مدنی کاشانی، رضا، کتاب الديات، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۸.
۳۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الاثمه الاطهار، بیروت، مؤسسه الوفاء، جلد ۱۱۰.
۳۷. محمدی خراسانی، علی، شرح تبصره المتعلمین، ۲ جلد، قم، نشر دار الفکر، چاپ پنجم، ۱۳۸۵ ش.
۳۸. مکارم شیرازی، ناصر، القواعد الفقهيہ، دارالعلم، قم، ج ۲، ۱۳۸۲ ق.
۳۹. مکارم شیرازی، ناصر، دائره المعارف فقه مقارن، قم، انتشارات مدرسه ی امام علی (ع)، ۱۴۲۷ ق.
۴۰. مطهری، مرتضی، فقه و حقوق (مجموعه ی آثار)، ۳ جلد، قم، بی تا، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ ش.
۴۱. موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم، فقه القضاء، مطبعه امیرالمؤمنین، ۱۴۰۸ ق.
۴۲. موسوی خمینی (امام ره)، سید روح الله، تحریر الوسیله، قم، چاپ دوم، بی تا، ج ۲.
۴۳. موسوی همدانی، ابوالحسن، ترجمه: بحار الانوار، نویسنده: محمد باقر مجلسی، کتابخانه ی مسجد ولی عصر (عج)، تهران، ۱۳۶۳.
۴۴. مؤلفان مؤسسه ی دائره المعارف فقه اسلامی، مجله ی فقه اهل بیت (ع) فارسی، ۵۶ جلد، قم، چاپ اول.
۴۵. میر سعیدی، منصور، ماهیت حقوق ديات، تهران، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش.
۴۶. مروارید، علی اصغر، سلسله الینایع الفقهيہ (منابع اولیّه ی فقه امامیه)، چاپ اول، بیروت، ۱۴۱۰ ق.
۴۷. نیک روش، محمد رضا، کالبد شناسی عمومی انسان، مشهد: جهاد دانشگاهی، چاپ ۱۱، سال چاپ ۱۳۹۲.

۴۸. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، تحقیق عباس قوچانی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷.
۴۹. نجفی خوانساری، موسی، منیه الطالب فی شرح المکاسب (تقریر درس مکاسب میرزای نائینی)، جلد ۲.
۵۰. نصیری، علی، سنن ابن داود سجستانی، فارسی، مؤسسه ی فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، قم، ۱۳۸۷ق.
۵۱. نوری طبری، میرزا حسن، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، جلد ۱۸، ۱۴۰۸ ق.
۵۲. واعظ، محمد سرور، مصباح الاصول، قم، ۳ جلد، ۱۴۰۸ ق.
۵۳. هاشمی، سید محمود، بحوث فی علم الاصول (تقریر درس اصول شهید صدر)، چاپ دوم: قم، المجمع العلمی للشهید الصدر، جلد ۷، ۱۴۰۵ ق.
۵۴. منابع عربی
۵۵. ابن ادریس، محمد: السرائر - سلسله النیایع الفقیه، گردآوری: (علی اصغر مروارید، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه، چاپ اول، ۱۴۱۰)، ج ۲۵.
۵۶. ابن بابویه القمی (شیخ صدوق) محمد بن علی بن الحسین، من لا یحضره الفقیه، ۴ جلد، تحقیق محمد جعفر شمس الدین، بیروت دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۱ ق.
۵۷. ابن رشد قرطبی، محمد، بدایه المجتهد، المصادر الفقیه، گردآوری: علی اصغر مروارید، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه، چاپ اول، جلد ۳۹.
۵۸. ابن حزم، علی: المحلی، بیروت، دارالفکر، بی تا، ج ۱۰.
۵۹. ابن حزم، علی، رسایل ابن حزم اندلسی، نویسنده: عباس - احسان، مؤسسه العربیه، بیروت، جلد ۱.
۶۰. ابن العربی، ابوبکر محمد بن عبدالله، احکام القرآن، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
۶۱. ابن علی، ابو سراج الدین عمر، التذکره فی الفقه الشافعی، المصادر الفقیه، جلد ۴۰.
۶۲. ابن قدامه، عبدالله بن احمد، المقنع، المصادر الفقیهیه، ج ۴۰.
۶۳. ابن قدامه، عبدالله بن احمد، عمدہ الفقه، المصادر الفقیهیه، ج ۴۰.
۶۴. ابن قدامه، عبدالله بن احمد، الکافی فی الفقه ابن حنبل، المصادر الفقیهیه، جلد ۴۰.
۶۵. ابن قدامه حنبلی، شمس الدین، الشرح الکبیر علی المقنع، دار الفکر و دار الکتب العربی.
۶۶. ابن هشام، السیره النبویه، بیروت، دارالجبل، بی تا.
۶۷. ابوطالب، صوفی حسن، تاریخ النظم القانونیه و الاجتماعیه، قاهره: مرکز جامعه القاهره للتعلیم المفتوح، ۱۴۱۹ ق.
۶۸. ابن نجیم، الاشباه و النظایر علی مذهب ابی حنیفه النعمان، بیروت، ۱۹۸۵-۱۴۰۵.
۶۹. البیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین بن علی، السنن الضعیف، تحقیق عبدالمعطی امین قلجی، پاکستان، جامعه الدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۰ ق.
۷۰. امام نسائی، احمد، السنن الکبری، دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان.

۷۱. امین جبل عاملی، سید محسن، البحر الذخار فی شرح احادیث ائمه اطهار(ع)، بیروت، شرکه الکتبی للطباعه و النشر، چاپ اول، وزیری، ۱۴۱۳ق- ۱۹۹۳م.
۷۲. بهوتی حنبلی، منصور، کشف القناع عن متن الاقناع، چاپ محمد حسن شافعی، بیروت، ۱۹۹۷/ ۱۴۱۸.
۷۳. بجمیری، سلیمان بن عمر بن محمد، بیروت، الامام الشافعی، ۱۴۱۵.
۷۴. پاشا صالح، علی، سرگذشت قانون (مباحثی از تاریخ حقوق، دور نمایی از روزگاران پیشین تا امروز)، تهران، ۱۳۸۶.
۷۵. الجزیری، عبدالرحمن، الفقه علی المذاهب الاربعه، دار احیاء التراث العربی، بیروت، جلد ۴.
۷۶. جمعی از نویسندگان، موسوعه الحضاره العربیه، الموسسه العربیه للدراسات و النشر، بیروت، جلد ۲، ۱۹۸۶.
۷۷. الجوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح (تاج اللغه و صحاح العربیه)، تحقیق احمد الغفور عطار، تهران، امیری، بیروت، ۱۳۶۸.
۷۸. الحرّ عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، جلد ۲۰، تصحیح عبدالرحیم ربانی شیرازی، محمد رازی، بیروت، دار الحیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ ق.
۷۹. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، قم، موسسه آل البيت (ع)، چاپ سوم، ۱۴۱۶، ج ۲۹.
۸۰. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۳۸ و ۳۹.
۸۱. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، مختلف الشیعه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۸۲. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، تحریر الاحکام، چاپ سنگی، مؤسسه ی آل البيت (ع)، بی تا، ج ۱۱.
۸۳. حلّی، نجم الدین جعفر بن الحسن، المختصر النافع، سلسله الینابیع الفقهیه، ج ۲۵.
۸۴. حلّی، نجم الدین جعفر بن الحسن، شرایع الاسلام، سلسله الینابیع الفقهیه، ج ۲۵.
۸۵. حلّی، نجم الدین جعفر بن الحسن (محقق)، شرایع الاسلام، سلسله الینابیع الفقهیه، جلد ۲۵.
۸۶. حلبی، ابوالصلاح، الکافی فی الفقه، سلسله الینابیع الفقهیه، ج ۲۴.
۸۷. حلبی، ابراهیم، مجمع النهر فی شرح ملتقی الابرار، ترجمه عبدالله بن المعروف بداماد افندی، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۸۸. الزحیلی، وهبه، الفقه الاسلامی و ادلته، دمشق، دارالفکر، جلد ۸، ۱۴۰۹ ق.
۸۹. زکریا النووی، محی الدین، روضه الطالبین و عمدہ المتقین، کتابخانه ی عمومی میر داماد، موضوع: فقه شافعی، دار الفکر، محل نشر: مکّه، ۱۰ جلد، ۲۶ / ۱۲ / ۸۷، بی تا.
۹۰. الزیعلی، جمال الدین ابومحمد عبدالله بن یوسف، نصب الرایه لاحادیث الهدایه، بیروت، جلد ۴، ۱۴۰۷.
۹۱. السراج القاری، ابومحمد جعفر بن احمد بن الحسین، مصارع العشاق، بیروت، دار صعب، جلد ۲.
۹۲. سیوطی، جلال الدین، المزهر فی علوم اللغه و انواعها، تحقیق محمداحمد جادالمولی و دیگران، قم، دار احیاء الکتب العربیه، جلد ۲.
۹۳. الشافعی، محمد بن ادريس: الأم، بیروت، دار المعرفه، جلد ۴۰، ۱۴۰۸ ق.

۹۴. الشطی، حسن، مطالب اولی النهی فی شرح غایه المتتهی، کتابخانه ی بنیاد دایره المعارف اسلامی، فقه حنبلی، ترجمه: مصطفی السیوطی الرحیبانی، ۱۴۲۱ق = ۱۳۷۹.
۹۵. شیرازی، ابراهیم بن محمد، المهذب، المصادر الفقهيہ، ج ۴۰.
۹۶. شیخ نظام و مفتیان هند، الفتاوی الهندیہ فی مذهب ابی حنیفہ، عربی، بیروت، ۱۳۹۳م - چاپ ۲۱.
۹۷. شوکانی، محمد، نیل الاوطار من احادیث سید الاخیار، شرح منقح الاخیار، بیروت، ۱۹۷۳.
۹۸. شروانی، عبد الحمید، مغنی المحتاج الی شرح الفاظ المنہاج، چاپ مصر، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۳۱۵.
۹۹. شربینی شافعی، خطیب، مغنی المحتاج الی معرفه الفاظ المنہاج، ۴جلد، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۱۰۰. طحطاوی حنفی، احمد، حاشیہ علی مراقی الفلاح شرح نور الإیضاح، دار النشر: المطبعہ الکبری الأمیریہ بیولا، مصر، ۱۳۱۸، الطبعة: الثاني.
۱۰۱. الصنعانی (الکحلانی)، محمد بن اسماعیل: سبل السلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۰۲. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، العروه الوثقی، قم، اسماعیلیان، جلد ۲، ۱۴۱۲ ق.
۱۰۳. طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۲۰، ج ۵.
۱۰۴. طوسی، محمد، المبسوط، بی تا، مکتبه المرتضویہ، ۱۳۵۱، ج ۷.
۱۰۵. طوسی، محمد، النهایہ، سلسله الینابیع الفقہیہ، ج ۲۴.
۱۰۶. طوسی، محمد، تهذیب الاحکام، بیروت، دار الاضواء، چاپ سوم، ۱۴۰۶، ج ۱۰.
۱۰۷. طوسی، محمد، تهذیب الاحکام، پدید آورنده: محمد رضا ضمیری، چاپ دوم، بیروت، دار التعارف، ۱۴۱۰ ق.
۱۰۸. عوده، عبدالقادر، التشريع الجنائي الاسلامی مقارناً بالقانون الوضعی، بیروت، مؤسسه الرساله، جلد ۲، ۱۴۱۳ ق.
۱۰۹. عاملی، سید محمد الجواد بن محمد الحسین، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، چاپ افست قم، مؤسسه ی آل البيت (ع)، ج ۱۰، ص ۲۰۵.
۱۱۰. عاملی، محمد جواد، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد علامه، بیروت، دارالتراث العربی، چاپ اول، قم، ۱۴۱۷، ج ۲۱.
۱۱۱. عاملی، زین الدین بن علی، مسالک الافہام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیہ، چاپ اول، ۱۴۴۱.
۱۱۲. عاملی (موسوی)، سید محمد بن علی، مدارک الاحکام فی شرح شرایع الاسلام، قم، ج ۸.
۱۱۳. عبدالقادر عوده، التشريع الجنائي الاسلامی، تهران، مؤسسه البعثه، چاپ دوم، ج ۱، ص ۱۰۸، ۱۴۰۲ ق.
۱۱۴. علی، جواد، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ناشر: دار العلم للملایین - مکتبه النهضه، بغداد - بیروت.
۱۱۵. علوش، عبدالسلام محمد، منار السبیل فی شرح الدلیل، کتابخانه ی اهل قلم (دفتر تبلیغات اسلامی حوزہ ی علمیہ ی قم)، دار المعرفه، تألیف: ابراهیم بن محمد بن سالم بن ضویان، بیروت، ۲جلد، ۱۳۸۰ ق - ۱۴۲۲ م - ۲۰۰۱ م.
۱۱۶. عمرانی، یحیی بن ابی الخیر، البیان فی الامام الشافعی، بیروت، دارالکتب العلمیہ، چاپ اول، ۱۴۲۳، ج ۱۵.

۱۱۷. عوده، عبدالقادر، التشریح الجنائی الاسلامی مقارناً بالقانون الوضعی، بیرت، موسسه الرساله، جلد ۲، ۱۴۱۳ ق.